

اخبار نمایش

از سوی دبیر خانه مشخص شد
نمایش های ایرانی بخش
بین الملل جشنواره تئاتر فجر



هفت نمایش ایرانی به بخش مسابقه تئاتر بین‌الملل سی‌وهفتمین جشنواره بین‌المللی تئاتر فجر راه پیدا کردند. به گزارش روابط عمومی این جشنواره، قطب‌الدین صادقی، اردشیر صالح‌پور و عطاالله کوپال گروه انتخاب این بخش، از میان آثار رسیده هفت اثر را شایسته راه‌یابی به مرحله نهایی دانسته‌اند. اسامی این هفت نمایش به ترتیب حروف

الفبا به شرح زیر است:

۱. «ابلوموف» به کارگردانی سیاوش بهادری راد از تهران

۲. «استیو جابز» به کارگردانی مهران

رنجیر از تهران

۳. «او» به کارگردانی آرش دادگر از تهران

۴. «دستور العمل‌های پرواز برای خدمه و

خلبان» به کارگردانی فرهاد فزونی از تهران

۵. «مادر» به کارگردانی مجید کاظم‌زاده مؤدعی از رشت

۶. «مرگ و پنگون» به کارگردانی پیام

دهکردی از تهران

۷. «نمایش» به کارگردانی مسعود (علی اکبر) حق‌پناه از آمل مازندران

گفتنی است سی‌وهفتمین جشنواره بین‌المللی تئاتر فجر به دبیری نادر بهائی مرند از ۲۲ بهمن تا ۴ اسفند برگزار خواهد شد.

■ ■ ■

بازیگران نام‌آشنا به جشنواره سی‌وهفتم تئاتر فجر می‌آیند



به گزارش روابط عمومی سی‌وهفتمین جشنواره بین‌المللی تئاتر فجر، در جشنواره سی‌وهفتم در کنار بازیگران جوان و خوش‌آیندیی که شاید هنوز چندان برای علاقه‌مندان به تئاتر شناخته شده نباشد، زنان و مردان هنرمندی در عرصه بازیگری نیز حضور دارند که نام‌شان و آن چه بر روی صحنه می‌سازند نه تنها اهالی تئاتر که عامه مردم را نیز به سالی می‌کشاند.

بر همین اساس جشنواره سی‌وهفتم در بخش «مسابقه بین‌الملل» شاهد حضور چهره‌هایی چون پیام دهکردی در نمایش «ابلوموف»، فاطمه معتمدآریا، حمیدرضا آذرنگ و علی سلیمانی در نمایش «شکای ختم‌خاطر»، پگاه آهنگرانی در نمایش «دستور العمل‌های پرواز برای خدمه و خلبان»، حسین پاکدل و مارال فرجاد در نمایش «وقتی خروس غلط می‌خواند» و آتیلا پسیانی، نگار جواهریان، پلنّه پناهی‌ها در نمایش «نام‌برده» است.

پسیانی هم چنین در این بخش با نمایش «طبا» روی صحنه می‌رود، نمایشی که رامین ناصر نصیر و علی شادمان نیز در آن حضور دارند. در بخش «مسابقه ایران دو» سی‌وهفتمین جشنواره بین‌المللی تئاتر فجر نیز به نام‌هایی چون رضا بهبودی در «خبرده‌ان»، مسعود کرامتی، بهناز جعفری و احمد ساعتچیان در «شازده کوچولو» و هومن حاجی‌عبداللهی در «تناسخ، سه تا سی‌وپنج تومن» بر می‌خوریم. در بخش مهمان نیز نام سه‌زن؛ رویا تیموریان، مریم سعادت و مانده طهماسبی است که در نمایش «خانه برنارد آلبا» اثر علی رفیعی جلب توجه می‌کند.

در میان نمایش‌هایی که به مناسبت «چهل سالگی انقلاب اسلامی» روی صحنه می‌روند هم می‌توان از بازیگرانی چون فریا کوثری، میتر احجار و سام قربیبیان در نمایش «هسته با گل سرخ» به کارگردانی هادی مرزبان و حضور میرطاهر مظلومی در یکی از نمایش‌های رادیویی نام برد.

در بخش «مسابقه ایران یک»، «تئاتر خیابانی»، «دیگر گونه‌های اجرایی» و «نمایش‌های رادیویی» نیز پیشکسوتان و جوانانی حضور دارند که بازی هر کدام بی‌شک در درخشان‌تر شدن اجرایی که خواهیم دید موثر است.

«بی‌تابستان»، روایتی از بی‌هویتی نظام آموزشی؛

مدرسه یا مرکز تجاری؟

«بی‌تابستان» نشان و نماد هوشمندانه‌ای است از نظام آموزشی که هیچ کمکی به هویت‌یابی دانش‌آموزان نمی‌کند. شور و شوق معلمی و هنر و خلاقیت را در ضابطه‌ها و شعارزدگی که به صورت شعارهایی که بر در و دیوار بسته نوشته می‌شود، به سلاخی می‌کشد. در حالی که همین مدرسه با در و دیوارش باید محل نمایش خلاقیت کودکانی باشد به آن جاسپرده شده‌اند. و آن میله بدون پرچم در حیاط مدرسه نیز تأکیدی است بر این که نظام آموزشی ما تا چه نسبت به هویت‌یابی فرزندان خود بی‌توجه است.



جامعه‌ناظرانهای حامشکشمی برنمی‌تابد.

«بی‌تابستان» روایت عشق معصومانه دانش‌آموزی است به معلم نقاشی‌اش. و می‌دانیم که «نگ‌هنر» و درس «نقاشی» هرگز در مدارس ماجدی گرفته نشده‌اند. هنر و عشق این‌جا بر هم مماس می‌شوند تا آن نوع کوتاه‌اندیشی آموزشی را به نمایش بگذارند که دو عنصر مهم زندگی انسان را نادیده می‌گذارد و به آن اهمیت نمی‌دهد. مدرسه را چه کار به هنر و بدتر از آن چه کار به عشق!

«تپا» دختر دانش‌آموز ابتدایی است که عاشق معلم نقاشی‌اش می‌شود. این معلم البته مرد است و شوهر ناظم مدرسه. مادر طول نمایش «میرضا کوهستانی» هرگز تپا را نمی‌بینیم. آن چه در «بی‌تابستان» با آن مواجهیم صرف‌فاضی ذهنی این دانش‌آموز است. ما همه چیز را از دریچه ذهن و روان این دختر بچه عاشق می‌بینیم و تجربه می‌کنیم. وقتی داریم وارد سالن نمایش می‌شویم و در هنگام عبور از راهروی سالن، با نقاشی‌های کودکان‌ای مواجه می‌شویم که از همان ابتدا ما را وارد فضای ناخودآگاه تپا می‌کند. ما از این گذر باین نقاشی‌ها عبور می‌کنیم تا وارد فضای ذهنی و ناخودآگاه تپا شویم. در آن جابجی‌بینیم و صحنه‌ای را تماشا کنیم که نه یک صحنه معمولی نمایش که در واقع فضای ذهنی یک دختر بچه عاشق، یک دانش‌آموز است. پس باین که هرگز

تپا را در صحنه نمی‌بینیم (او فقط در موشن‌گراف‌ها و ویدئویی که از او بخش می‌شود دیده می‌شود)، اما عدم حضور او را احساس نمی‌کنیم. شاید کمی هم به این دلیل که ما با تپا همذات‌پنداری می‌کنیم. او را و خود را یکی می‌بینیم و حس‌های او را در خود باز می‌شناسیم.

این‌جا، رویه‌روی ما و بر صحنه نمایش، حیاط یک مدرسه است یک چرخ‌وفلک است؛ از آن چرخ‌وفلک‌هایی که روی زمین قرار دارند. و آن پست، روی دیوار تصاویر موشن‌گرافی از نقاشی‌های کودکان پخش می‌شود. معلم نقاشی روی چرخ‌وفلک نشسته و در تاریکی صحنه در حال چرخاندن آن است. موسیقی و همناک با صحنه‌ای که واردش شده‌ایم هماهنگ است؛ این‌جا درون ذهن یک آدم است. این‌جا بیرون وجود ندارد. ما وارد تصور و خیال یک کودک شده‌ایم. معلم نشسته در چرخ‌وفلک مردی است که در باتلاق این فضا گیر افتاده و جز به راه‌شدن از آن حتی گاهی شهر به اضافی هم می‌گیرد و تمام زندگی‌اش را یک گیرافتادن دائمی می‌داند؛ گیرافتادن در این مدرسه، گیرافتادن در ازدواج باین خاتم ناظم. او مدام در حال گله کردن است و در پی راهی برای فرار کردن و بیرون آمدن از این باتلاق. اما ما به عنوان تماشاگر می‌دانیم که او در گرداب ذهن تپا هم گیر افتاده است. او در قصه و روایت ناخودآگاه تپا هم اسیر است.

«بی‌تابستان» نشان و نماد هوشمندانه‌ای است از نظام آموزشی که هیچ کمکی به هویت‌یابی دانش‌آموزان نمی‌کند. شور و شوق

معلمی و هنر و خلاقیت را در ضابطه‌ها و شعارزدگی که به صورت شعارهایی که بر در و دیوار بسته نوشته می‌شود، به سلاخی می‌کشد

یک ناظم مثالی
و نظام آموزشی پادگانی!

ناظم مدرسه، نمایانده نظام آموزشی ظالم و دیکتاتور مآبانه‌ای است که بر ما حاکم است. این نظام قوانینی نوشته‌است که خود نه تنها مجری آن‌ها نیست، بلکه تاملی توان‌د از بر آن‌ها در می‌رود. این نظام آموزشی باید را یگان باشد، اما حالا شهر به دریافت می‌کند. حتی گاهی شهر به اضافی هم می‌گیرد و بر سر آن چانه‌زنی هم می‌کند. این ناظم، حاکم و مسلط بر همه‌اموری است که به گیرافتادن در ازدواج باین خاتم ناظم. او مدام در حال گله کردن است و در پی هیچ تسلطی داشته باشد. همسر ناظم و معلم نقاشی منزوی و گوشه‌گیری که حتی برای کندن و جداشدن کامل از دنیای پیرامونش گاه هندی رفی در گوش می‌گذارد و برای مدتی را تباطش

را با محیط زندان و یا پسادگان مانند مدرسه قطع می‌کند. این مرد معلمی است که در یک رابطه بیمار همه شوق و ذوق و علائقش از او ستانده شده و به جای آن، از او خواسته‌اند روی دیوار مدرسه نقشه‌های جغرافی نقاشی کند و یا شعار بنویسد در چنین احوالی است که مونا، مادر مجرد تپا وارد می‌شود و با معلم نقاشی سر صحبت را باز می‌کند؛ صحبتی هر چند مشاجرّه‌آمیز که گویا هر دو دوست دارند به نحوی ادامه پیدا کند، به هر حال مرد معلم هنر، از همسر ناظم خود خسته و دلزده است. و حتی گاهی به ذهن تماشاگر می‌رسد که چنین مردی چرا با چنان زنی ازدواج کرده است. ذهن تماشاگر ممکن است

در میان مکالمه مادر تپا و معلم نقاشی به سمت خیانت و عشق ممنوع برود، اما کوهستانی نه می‌گذارد تماشاگر از نمایش رودست بخورد و نه نمایشی از تماشاگر! اگر ما به جوانه زدن عشقی ممنوع در دل این دوشک می‌کنیم و شاید آن را بر نمی‌تابیم هم از آن جهت است که داریم به روایت‌های ذهنی تپا گوش می‌کنیم و از پنجره نگاه او می‌بینیم... می‌بینیم که مادر تپا و مرد از عشق می‌ترسند و از آن می‌گریزند اما تپا در عشق غرق شده است و در این وادی، آسوده گام بر می‌دارد. تپا پیش از ما از تمام ماجراها و فکرها خبر دارد. بیشتر صحنه‌های نمایش فقط دوبازیگر دارد و پیش از پایان هر صحنه، بازیگر صحنه بعد می‌آید و دقایقی در گوشه صحنه منتظر می‌ماند. در این بین عنوان هر اپیزود از نمایش با صدای تپا اعلام می‌شود. ما در این نمایش در یک زمان واقعی و در میان اتفاقاتی رئال قرار نداریم. مدام با نوعی تعلیق مواجهیم... مدام منتظریم اتفاقی برای تپایی عاشق بیفتد. این انتظار و تعلیق دلهره‌آور ما میان آسمان و زمین رها می‌کند. مادایگر تکلیف‌مان با خودمان هم روشن نیست. در یک اپیزود که با بازی ویدئویی تپا مواجهیم و ناظم و مادر تپا و معلم روی چرخ‌وفلک نشسته‌اند، نقاش به تپایی درون ویدئومی گوید: «تپا اجازه داری چرخ‌وفلک را بچرخانی اما یادت باشه که یک بچه در شکم خانم معلم هست» همین دیالوگ باز هم مآ را در تعلیق و دلهره فرو می‌برد. در این انتظار که ممکن است اتفاقی برای تپا که با تمام‌نبریش چرخ‌وفلک را می‌چرخاند ببارد یا بچهای که در شکم خانم ناظم است بیفتد. ما تا آخر نمایش در تعلیق و دلهره و انتظار دست‌وپامی‌زنیم!

فصل‌های بازمانده از زندگی

«بی‌تابستان» روایت یک ناظم، یک نقاش، یک مادر یک کودک و یک مدرسه است. روایت نه ماه از سال یعنی سه فصل که تابستانی در آن وجود ندارد؛ شاید چون مدرسه‌ها در تابستان

تابستان هرگز فرامنی‌رسد.

مدرسه کهنه و وارفته،

واگذار می‌شود تا به یک

مرکز تجاری شیک و پر

زرق و برق تبدیل شود.

این پیشگویی آینده تیره

و تار برای جامعه‌ای است

که بر نامه‌ای برای تربیت

کودکان خود ندارد.

کودکانی که نه در خانه، نه

در مدرسه و نه در سطح

اجتماعی، هیچ عرصه‌ای

برای کودکانگی ندارند

تعطیل‌اند. و شاید چون مدرسه‌های ما با وجود طولانی بودن زمان تحصیل و کش‌وواکش‌های بیپرده‌ای که در نهاد خود دارند، هرگز موجب پختگی فرد نمی‌شوند... این سال‌ها هرگز به زمان بار و میوه‌دهی تابستان نمی‌رسند.

«بی‌تابستان» نشان و نماد هوشمندانه‌ای است از نظام آموزشی که هیچ کمکی به هویت‌یابی دانش‌آموزان نمی‌کند. شور و شوق معلمی و هنر و خلاقیت را در ضابطه‌ها و شعارزدگی که به صورت شعارهایی که بر در و دیوار بسته نوشته می‌شود، به سلاخی می‌کشد. در حالی که همین مدرسه با در و دیوارش باید محل نمایش خلاقیت کودکانی باشد به آن جاسپرده شده‌اند. و آن میله بدون پرچم در حیاط مدرسه نیز تأکیدی است بر این که نظام آموزشی ما تا چه نسبت به هویت‌یابی فرزندان خود بی‌توجه است و در نهایت... بله تابستان هرگز فرامنی‌رسد... مدرسه کهنه و وارفته، واگذار می‌شود تا به یک مرکز تجاری شیک و پرزرق و برق تبدیل شود. این‌ها همه بی آن که خواسته باشیم پیشگویی از آینده تیره و تار برای جامعه‌ای است که بر نامه‌ای برای تربیت کودکان خود ندارد. کودکانی که نه در خانه، نه در مدرسه و نه در سطح اجتماعی، هیچ عرصه‌ای برای کودکانگی ندارند. مدرسه «بی‌تابستان» همان جامعه بحران‌زده ماست. حیاط مدرسه، نمایی از روابط انسانی جامعه و خانواده‌ها را به ما نشان می‌دهد که هر کدام در گیر بحرانی هستند. پایه‌های لرزان خانواده‌ها را نشان می‌دهد، از بحران روابط سخن می‌گوید و بغض‌های فروخته‌ای که نسل به نسل دست به دست می‌شود را نشان می‌دهد. از روابط پشت پرده در مدارس حرف می‌زند. از نگاه ایدئولوژیک که بر نظام آموزشی سایه انداخته تا حکمرانی پول بر روابط کارکنان. معلم‌هایی که با کارشان بیگانه شده‌اند و بچه‌هایی که با محدودیت و جداسازی به مثابه یک انسان رشد نمی‌کنند

جایگاه قدرت است. در قالب آدمی قدرتمند و ستمگر که نه برای فهم اشتباهات خویش، بلکه برای اینکه نامش در تاریخ بد نماند، خود را می‌کشد. از بعد روانشناختی این تئاتر یادآور این نکته است که اگر هیتلر بی‌رحم را زمانی که نوزاد و معصوم بود می‌دیدید، حاضر بودید به خاطر جنایتاتی که در آینده انجام می‌دهد نابودش کنید؟ یا به نوزادی هیتلر شانسای مجدد می‌دادید؟ در واقع مخاطب را با اگر‌ها و شاید‌های بسیاری مواجه می‌کند که هر تصمیم وی می‌تواند تاریخ کشور را متحول سازد؛ به این ترتیب مخاطب با همه‌مای از سوالات ، تنها راهی می‌شود تا خود به کشف پاسخ و یافتن راه‌حل بیاندیشد.

نمایش این نکته را متذکر می‌شود که گاه پیچیده شدن بدندناف در رحم مادر قدر می‌تواند برای آرامش و زیبایی جهان سودمند باشد تا زنجیره تباہی و خون‌خواهی در جهان گسسته نشود. زنجیره‌ای که تنها در قالب سفر در زمان می‌توان به آن خاتمه داد؛ با توجه به نظریات روانشناسی می‌توان گفت بشر فی‌النفسه در ذات خویش تمایل به خشونت‌ورزی به دیگری دارد و از اینرو مشاهده تاریخ و جهان رئالیستی نشان‌دهنده است زنجیره تباہی، قتل عام و نابودی هیچ وقت تمامی ندارد مگر در سفر زمان.

عام‌های بسیار و فتح و فتوحات خشونت‌آمیز و وحشیانه در جهان به یکباره تصمیم می‌گیرد با استفاده از تکنولوژی سفر به گذشته، خودش را در جوانی مجبور به خودکشی کند و سر نوشت خویش را تغییر دهد.

این نمایش قصه زندگی دیکتاتور فنیقیه است که زندگانی او را از دورانی که نطفه‌اش تشکیل شده تا آینده و لحظه سقوط وی به تصویر آمده است. بر روی صحنه این نمایش شاه‌نادم در زمان‌ها و دوران‌های مختلف در صحنه‌های خواب و رویا مشاهده می‌شود که در دوران جوانی مبارزی فعال در حزب بوده، ذره دره پیشرفت می‌کند و تبدیل به پادشاهی می‌شود که دنیا را ویران می‌کند. این قصه در چند صحنه جدا از هم روایت می‌شود و در انتهای اجرا مخاطب می‌تواند تـک تک صحنه‌ها را در ذهن خویش به یکدیگر متصل کند و متوجه مقصود نویسنده شود.

دغدغه و مضمون اصلی این تئاتر از بعد روانشناختی به نمایش درآوردن دو سوی یک زندگی و درواقع یک نفر پیش از قدرت و پس از رسیدن به قدرت با بازی دو کاراکتر است که دو مواجهه دارند و دقیقاً در همان لحظه است که یکدیگر را بدون اینکه از حضور هم آگاه باشند، درک می‌کنند، در حقیقت مواجهه با خویش‌شن خویش در قالب

مواجهه با اگر‌ها

فائزه ناصح، دکترای روانشناسی عمومی

آیا تا به حال به مسئله سفر در زمان فکر کرده‌اید؟ درواقع سفر به آینده یا گذشته آن قدر برای بشر جذاب بوده که مضمون بسیاری از فیلم‌ها و داستان‌ها را به خود اختصاص داده است؛ اما این ایده همیشه در سطح رؤیا و تخیل برای بشر باقی مانده است!

قطعا همه ما دست کم یک بار در طول زندگی، با خود گفته‌ایم چه می‌شد اگر بشر می‌توانست به گذشته برود یا به آینده سفر کند! یا ممکن است در رویاهای خود با سوالاتی از این دست مواجه شده باشید که مثلا چه اتفاقی می‌افتاد اگر هیتلر در مدرسه هنر قبول می‌شد و هنر نقاشی او از طرف اساتید پس‌زده نمی‌شد! یا چه اتفاقی می‌توانست رقم بخورد اگر دیکتاتورهای خون‌خواه و نابودگر دیگری همچون هیتلر در دوران جنینی، بند ناف دور گردنشان می‌پیچید و خفه می‌شدند. در حقیقت تاریخ پر است از